

«مطالعات جامعه‌شناسی»

سال پنجم، شماره هفدهم، زمستان ۱۳۹۱

ص ص ۶۹-۵۵

عاملیت و ساختار در اندیشه میشل فوکو

دکتر حسین میرزایی^۱

سعید سلطانی بهرام^۲

داود قاسم‌زاده^۳

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۲/۶/۷

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۳/۱۲/۱۳

چکیده

میشل فوکو از متفکران بین‌رشته‌ای معاصر محسوب می‌شود که گستردگی و پرمایه بودن را در آثار او می‌توان یافت. به دلیل گستردگی دامنه آثار وی، تفسیرهای متعدد و متنوعی از آثار وی صورت گرفته که این تفسیرها باعث شده که آرا و اندیشه‌های فوکو از چشم‌اندازهای متفاوتی مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد. با توجه به این که آرا و اندیشه‌های فوکو مبتنی بر تلفیق گسترده سنت‌های فلسفی معاصر بوده لذا به شکل‌گیری ترکیب نظری تازه‌ای منجر گردیده است. در این مقاله به بررسی وجوه مختلف تلفیق عاملیت و ساختار در اندیشه‌های فوکو پرداخته می‌شود و تلاش می‌شود موضع فکری فوکو در آثار و اندیشه‌های وی در دو قسمت فکری او در دوران دیرینه‌شناسی و تبارشناسی از دیدگاه تلفیق نظری مورد بررسی قرار گیرد.

واژگان کلیدی: فوکو، تلفیق، عاملیت، ساختارگرایی

مقدمه و بیان مسئله

توجه به پیوند ساختار و عاملیت، در کارهای شماری از نظریه‌پردازان وابسته به سنت اروپایی به چشم می‌خورد، از جمله: نظریه ساختاربندی^۴ گیدنز، علاقه آرچر به تکوین شکل^۵ و نیز توجه اخیرش به پیوند میان فرهنگ و عاملیت، نظریه ساختمان ذهنی و زمینه بوردیو^۶، کوشش هابرماس^۱ در جهت تلفیق جهان

۱. استادیار جامعه‌شناسی، دانشگاه فردوسی مشهد؛ گروه علوم اجتماعی، مشهد- ایران.

E- mail: h_mirzaei2010@yahoo.com

۲. دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی، دانشگاه تبریز؛ گروه علوم اجتماعی، تبریز- ایران (نویسنده مسئول).

E- mail: soltani11@gmail.com

۳. دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی، دانشگاه تبریز؛ گروه علوم اجتماعی، تبریز- ایران.

E- mail: davood.qasemzade@gmail.com

^۴. Structuration

^۵. Morphogenesis

^۶. Pierre Bourdieu

حیاتی و نظام، نظریه نظام قاعده اجتماعی برنز^۲ و شماری دیگر را می‌توان اشاره کرد. پیش از بررسی عاملیت و ساختار در اندیشه فوکو، باید اصطلاح‌های عاملیت و ساختار را بیشتر مورد واکاوی قرار دهیم. "ساختار"^۳ یکی از مفاهیم کلیدی جامعه‌شناسی است. از این مفهوم معمولاً برای اشاره به الگوهای تکرار شونده رفتار اجتماعی استفاده می‌شود. از آن‌جا که این رفتارها فراگیر، مستمر و قاعده‌مند هستند، بر سایر انسان‌ها تأثیر می‌گذارند و آن‌ها را مقید و محدود می‌سازند. ما معمولاً رفتارمان را با فشارهایی هماهنگ می‌کنیم که از سوی ساختار اجتماعی بر ما وارد می‌شود. برای مثال، هنگام مراجعه با بانک در صف می‌ایستیم و در روابط خود از الگوهای رایج پیروی می‌کنیم. اما، مفهوم "عاملیت"^۴ برای بیان میزان اراده آزاد افراد در کنش‌های اجتماعی‌شان استفاده می‌شود. میزان عاملیت و اراده ما به میزان فشارهایی بستگی دارد که ساختارها به ما وارد می‌سازند. عاملیت بعضی افراد به علت عوامل ساختاری (مثل فقر)، از عاملیت برخی دیگر کمتر است. هم‌چنین، برخی شرایط (مثل یک وضعیت سیاسی مستبدانه) منجر به کاهش عاملیت همه افراد می‌شود (جلایی‌پور و دیگری، ۱۳۸۷: ۴۷۷؛ به نقل از Jenks, 1998).

مفهوم عاملیت هر چند که عموماً به سطح خرد و کنشگران انسانی فردی ارجاع دارد، اما می‌تواند به جمع‌های (کلان) کنشگر نیز ارجاع داشته باشد. برای نمونه، برنز عوامل انسانی را «هم افراد و گروه‌های سازمان‌یافته، سازمان‌ها و ملت‌ها» به شمار می‌آورد. تورن نیز بر طبقات اجتماعی به عنوان کنشگران تأکید دارد. از سوی دیگر، هر چند که مفهوم ساختار معمولاً به ساختارهای اجتماعی پهن دامنه ارجاع دارد، اما می‌تواند به ساختارهای خرد، هم‌چون ساختارهای موجود در کنش‌های متقابل انسانی نیز اطلاق شود. بدین سان، هم عاملیت و هم ساختار می‌توانند به هر نوع پدیده‌های سطح خرد و سطح کلان ارجاع داشته باشد (ریترز، ۱۳۸۴: ۶۹۹).

در این مقاله تلاش می‌کنیم تا تبیین‌های فوکو را بر اساس تقابل دیر پا و شناخته شده «ساختار» و «عاملیت» مطالعه و بررسی کنیم.

میشل فوکو^۵ (۱۹۲۶-۱۹۸۴)، در پواتیه^۶ فرانسه به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی او در مدارس دولتی محلی بود و در سال ۱۹۴۸ لیسانس فلسفه از دانشگاه سوربن گرفت و در سال ۱۹۵۰ لیسانس روان‌شناسی دریافت کرد یک سال بعد فوق‌لیسانس آسیب‌شناسی روانی گرفت تا پژوهشی درباره روان‌پزشکی و بیماری روانی انجام دهد که منجر به چاپ کتابی با عنوان بیماری روانی و روان‌شناسی گردید. سپس فوکو در دانشگاه هامبورگ رساله‌ای درباره دیوانگی نوشته و به اخذ درجه دکتری نائل آمد و در سال ۱۹۶۴ استاد

7. Jürgen Habermas

1. Burns

2. Structure

3. Agency

4. Michel Foucault

5. Poitiers

فلسفه دانشگاه کلرمون در فرانسه شد و سرانجام در دهه ۱۹۷۰ به کولژ دو فرانس رفت و کرسی خویش را از روی عمد «استاد تاریخ نظام‌های فکری» نامید (اسمارت، ۱۳۸۹: ۱۳).

در طول دهه‌های بعد فوکو شهرت جهانی پیدا کرد و افکار و اندیشه‌هایش از جانب اندیشمندان بسیاری مورد شرح و تفسیر قرار گرفت که با تحسین‌ها و انتقادات بسیاری همراه بود. در تعبیرهای گوناگون، فوکو را با القابی نظیر «فرزند سرکش ساختارگرایی»، باستان‌شناس فرهنگ غرب، پوچگرا، فیلسوف و ویرانگر علوم اجتماعی توصیف کرده‌اند (اسمارت، ۱۳۸۹: ۱۴؛ دریفوس و دیگری، ۱۳۷۹: ۱۳).

پیش از آن که به بررسی هدف اصلی این مقاله، یعنی عاملیت و ساختار در اندیشه فوکو بپردازیم، بهتر است او را در فضای فکری و سیاسی فرانسه قرار دهیم و اشاره مختصری به اندیشه‌های رایج زمان فوکو داشته باشیم.

مرزهای اصلی جهان اندیشه فوکو را پدیدارشناسی، هرمنوتیک، ساخت‌گرایی و مارکسیسم تشکیل می‌دهند. در دوران جوانی فوکو، دو گرایش عمده غالب بود یکی پدیدارشناسی و دیگری مارکسیسم. پدیدارشناسی و اگزیستانسیالیسم، تأکید بر آگاهی و آزاده سوژه فردی داشتند. هرمنوتیک بر خلاف پدیدارشناسی استعلایی هوسرل^۱، که انسان را به عنوان منشا معنا، سوژه معنابخش تلقی می‌کند منشا معنا را در متن کردارهای اجتماعی، تاریخی و فرهنگی جستجو می‌نماید.

آثار مارکس^۲، فروید^۳ و نیچه^۴ تأثیر زیادی بر افکار فوکو داشته‌اند. فوکو تحت تأثیر اندیشه‌های (۱) مارکس که بر روابط قدرت و اندیشه تأکید می‌گذاشت. (۲) نیچه که ارتباط میان دانش و اراده معطوف به قدرت را بررسی می‌کرد. و (۳) فروید که به پیوند امیال و معرفت علاقه‌مند بود؛ قرار گرفته است. بنابراین، اصلی‌ترین کانون توجه فوکو مفهوم روابط قدرت و تحلیل آن است و برخی از مفسرین مهم‌ترین دستاورد فوکو را تحلیل روابط قدرت و معرفت می‌دانند (دریفوس و دیگری، ۱۳۷۹: ۱۴).

در دوران جوانی فوکو، پدیدارشناسی وجودی و مارکسیسم نماینده مواضع فکری مسلط آن دوره بوده‌اند. فوکو به نسلی تعلق داشت که با این دو چهارچوب تحلیلی پرورش یافته بود، یکی بر اساس سوژه منفرد جزیی و دیگری بر اساس تعیین اقتصادی، ایدئولوژی و تعامل زیربناها و روبناها. در دوره ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۵ عمده‌ترین دل مشغولی جامعه دانشگاهی فرانسه این بود که پیوند یا برابری از مارکسیسم و پدیدارشناسی برساخته شود. به تبع وقوع اتفاق‌های مختلف، اشکال تحلیلی متفاوت به صورت «ضد انسان‌گرایانه» و «ضد سوژه باور» ارائه می‌شدند و در نهایت در حکم اقسام تحلیل ساختاری و نمونه‌هایی از رهیافت ساخت‌گرایانه به مطالعه پدیده‌های فرهنگی و اجتماعی طبقه‌بندی شدند. با ظهور ساخت‌گرایی، پدیدارشناسی از صحنه خارج شد و رشته‌ای از تحولات فکری متفاوت ارائه شد. با این که در پدیدارشناسی

¹ Edmond Husserl

² Carl Marx

³ Sigmund Freud

⁴ Friedrich Nietzsche

موجودات بشری در مقام سوژه‌های معنا آفرین مفهوم‌پردازی می‌شدند و بنابراین اولویت اصلی به سوژه-کتیویته داده می‌شد که جایگاه و سرچشمه معنا به شمار می‌آمد، اما در هرمنوتیک، هرچند که تاکید تحلیلی، هم‌چنان متوجه معناست اما جایگاه معنا در کرد و کارها^۱ و متن و زمینه‌های اجتماعی-تاریخی و فرهنگی، و خلاصه در شکل و صورت‌هایی است که به مفهوم سوژه معنا آفرین فروکاستنی نیستند.

اما کار فوکو با تک تک رهیافت‌های روش‌شناختی یاد شده متفاوت است، کار فوکو با پدیدارشناسی تفاوت دارد، چون هیچ تلاشی برای جستجوی معنا از طریق قرض گرفتن فعالیت معنابخش سوژه‌کتیویته خودمختار صورت نمی‌پذیرد؛ تفاوت کار فوکو با رهیافت هرمنوتیکی در این است که، هیچ مفهومی از حقیقت غایی یا ژرفی که در انتظار کشف شدن باشد در کار فوکو وجود ندارد؛ و تفاوت کار فوکو با ساخت-گرایی در این است که اگر چه مفاهیم معنا و سوژه‌کتیویته (هم‌چون ساخت‌گرایی) از صحنه و از کانون توجه خارج می‌شود اما این کار به معنای اولویت و ارجحیت دادن به بر ساختن مدل صوری و قاعده‌مند رفتار انسان نیست. و سرانجام کار فوکو را می‌توان از چند جهت در ارتباط با، اما متمایز از، مارکسیسم به شمار آورد. برای مثال، تحلیل‌های فوکو متوجه رویدادهای محلی یا خاصی بوده است نه فرایندهای جهانشمول؛ هدف تحلیل‌های فوکو باز یافتن و نجات معرفت در بند است نه برساختن دستگاهی از «نظریه نظام‌آفرین» (اسمارت، ۱۳۸۹: ۱۹).

سوالی که در این جا پیش می‌آید درباره نقش عملیتی فرد است. آیا افراد همیشه اسیر ساختارهایی هستند که گفتمان‌ها برای‌شان ایجاد کرده‌اند؟ آیا هیچ حق انتخابی برای سوژه باقی نمی‌ماند؟ پاسخی که می‌توان به این سؤال داد از منظرهای متفاوتی قابل طرح است، اما به دلیل این که طرح همه ابعاد آن به طول می‌کشد فقط به این مسئله بسنده می‌شود که افراد می‌توانند در انتخاب گفتمان‌ها عاملیت داشته باشند البته این عاملیت، عاملیتی صد در صد و مطلق نیست، بلکه، تلفیقی از ساختار و عاملیت است. حتی، این امکان وجود دارد که سوژه‌ها بتوانند خود را از گفتمانی برهانند و با ایجاد گفتمان مقاومت، پادگفتمانی را رقم بزنند که دیگران را سوژه‌ی خود کند. مقاومت استراتژیک، تکنولوژی نفس، پادگفتمان، گفتمان مقاومت، مخاطب فعال و تعابیری از این دست در اندیشه‌ی متفکران مطالعات فرهنگی و جامعه‌شناسی چون میشل فوکو، میشل دوسرتو^۲، آنتونیو گرامشی^۳، استوارت هال^۴ و غیره مبین وجود چنین نقش عملیتی است.

1. Practices

2. Michel de Certeau

3. Antonio Gramsci

4. Stuart Hall

بررسی موضوع

به منظور تعیین جایگاه فکری فوکو و روشن کردن حرکت‌های فکری وی، باید سه موضوع ساخت-گرایی، پدیدارشناسی و هرمنوتیک مورد توجه قرار گیرد.

ساخت‌گرایان می‌کوشند فعالیت انسانی را به شیوه‌ای علمی از طریق کشف عناصر اساسی آن فعالیت (مثل مفاهیم، کنش‌ها و مجموعه واژگان) و قواعد یا قوانین ترکیب آن‌ها توضیح دهند. از دیدگاه ساخت-گرایان کلی‌نگری چون استراوس^۱، کل موضوع‌های ممکن می‌باید جدای از هر نظام یا مجموعه خاصی تعریف و شناسایی شوند؛ سپس نظام موضوع‌های خاص مورد نظر تعیین می‌کند که کدام یک از موضوع-های ممکن در عمل از عناصر نظام محسوب می‌شوند، یعنی این که نظام، امکان تفرید و جداسازی عناصر را به دست می‌دهد. پدیدارشناسی استعلایی ادموند هوسرل، درست در نقطه مقابل ساخت‌گرایی قرار دارد. این نگرش انسان را در عین حال، کلاً موضوع شناسایی و کلاً فاعل شناسایی می‌داند و در فعالیت معنا بخش «من» استعلایی تفحص می‌کند که به همه موجودات و از جمله به بدن خودش، به شخصیت تجربی خودش به فرهنگ و تاریخی که به عنوان هیات بخش نفس تجربی خویش «می‌سازد» معنا می‌بخشد. پدیدارشناسی هایدگری بر این اندیشه تاکید می‌گذارد که انسان به عنوان فاعل شناسایی به موجب کردارهای تاریخی- فرهنگی‌ای که در درون آن رشد می‌یابد شکل می‌گیرد. این کردارها پیش زمینه‌ای را تشکیل می‌دهند که هیچ‌گاه نمی‌توان آن را کاملاً آشکار ساخت^۲ و شناخت. بدین‌سان، نمی‌توان آن را بر حسب عقاید فاعل شناسایی معنابخشی فهم کرد. هایدگر، اصطلاح «تعبیر» را برای معنای نهفته در کردارها استفاده می‌کند وی در کتاب "هستی و زمان"^۳ این تعبیرها را «هرمنوتیک» می‌خواند که به معنای عرضه تعبیری از تعبیر مندرج در کردارهای روزمره است. هایدگر مدعی است که حقیقت ژرف نهفته در کردارهای روزمره، بی بنیادی اضطراب‌آور شیوه‌ای از بودن است که به اصطلاح سرا پا تعبیر است. چنین کشفی نمونه‌ای از چیزی است که پل ریکور^۴، «هرمنوتیک بدگمانی» خوانده است.

اما در مواجهه با نظریه‌های فوق، فوکو علاقه‌ای به کشف تعبیر روزمره نهفته انسان از خود ندارد. وی با نیچه و با اصحاب هرمنوتیک بدگمانی، هم‌رای است که چنین تعبیری بی‌شک، درباره امر واقع و جاری سر درگم، و از آن غافل است. اما فوکو اعتقاد ندارد که وجود حقیقت ژرف نهفته‌ای علت سوء تعبیری است که در تعبیر روزمره ما از خودمان نهفته است.

بامطالعه و بررسی روش‌های فوکو در می‌یابیم که فوکو همواره در پی این بود تا به فراسوی سه نگرشی که ذکر شد حرکت کند. فوکو از تحلیل ساخت‌گرایانه که مفهوم معنا را به طور کلی حذف می‌کند و به جای آن، چهارچوب صوری رفتار انسان را به معنای تحولات قانون‌مند عناصر فاقد معنا، قرار می‌دهد، اجتناب

¹ Claude Levi Strauss

² Martin Heidegger

³ Being and Time

⁴ Paul Ricœur

می‌کند. وی هم‌چنین از اندیشه پدیدارشناسانه پیگیری منشا کل معانی در فعالیت معنا بخش فاعل شناسایی خودمختار و استعلایی پرهیز می‌کند. سرانجام، وی از کوشش‌های تفسیرگرایانه به منظور کشف معنای ضمنی کردارهای اجتماعی و هم‌چنین از کوشش‌های هرمنوتیکی به منظور استخراج معنای متفاوت و عمیق‌تری که کارگزاران اجتماعی نسبت به آن تنها به صورت ابهام‌آمیزی آگاهی دارند، اجتناب می‌ورزد. فوکو هیچ‌گاه به مفهوم دقیق کلمه ساخت‌گرا و یا پاسا ساخت‌گرا نبود و حتی بعدها از ادعاهای نیرومند خود در دیرینه‌شناسی دانش، مبنی بر این‌که، گفتمان چنان‌چه نحله‌های گوناگون ساخت‌گرایی در نظر داشتند و یا چنان‌چه، پاسا ساخت‌گرایان در آن دوران مدعی بودند خودمختار و خودمرجع است، عقب‌نشینی کرد. به هر حال، موضع فکری فوکو در کتاب دیرینه‌شناسی دانش، به این دلیل که، مفروض‌های اساسی مشترکی با دیدگاه ساخت‌گرایی دارد، قابل بررسی است (دریفوس و دیگری، ۱۳۷۹: ۵۵).

اندیشه فوکو همواره در فراسوی ساخت‌گرایی و هرمنوتیک سیر می‌کرده است. وی در دیرینه‌شناسی دانش، با فرو کاستن فاعل شناسایی به نقشی تابع گفتمان و با تلقی گفتمان جدی به عنوان نظامی خود مختار و قاعده‌مند اعلام داشت، که روش او با آن‌چه تحلیل ساخت‌گرایانه خوانده می‌شود کاملاً بیگانه نیست. اما وی با کنار گذاشتن دیرینه‌شناسی به عنوان طرحی نظری، نه تنها از ساخت‌گرایی فاصله گرفت بلکه اندیشه ساخت‌گرایی را از لحاظ تاریخی در درون متن کردارهای منزوی ساز، نظام‌آفرین و نظم-بخشی قرار داد که به گفته او ویژگی تکنولوژی انضباط‌بخش است. با این حال، روش ساخت‌گرایانه، تمرکز بر گفتمان و برگزیده به منزله موضوع‌هایی مصنوع را به عنوان اقدامی ضروری در جهت پرهیز از تلقی گفتمان‌ها و کردارهای جامعه موجود به عنوان تجلی واقعیت امور هم‌چنان به کار می‌برد.

در بررسی آرای میشل فوکو، ناگزیر باید سرچشمه‌ها و داد و ستدهای فکری اندیشه او را با اندیشه پیشینیان‌اش مشخص کرد و در پی آن نوآوری‌های او را به نمایش گذاشت. مرزهای اصلی جهان اندیشه فوکو را ساخت‌گرایی، پدیدارشناسی، هرمنوتیک و مارکسیسم تشکیل می‌دهند. اما آن‌چه مسلم است، اندیشه فوکو با همه این‌گرایش‌های فکری عمیقاً تفاوت دارد؛ چرا که فوکو برخلاف پدیدارشناسی به فعالیت معنا بخش سوژه خودمختار و آزاد متوسل نمی‌شود؛ برخلاف هرمنوتیک، معتقد نیست که حقیقت غایی یا عمیقی برای کشف وجود دارد، برخلاف ساخت‌گرایی، در پی ایجاد الگوی قاعده‌مندی برای رفتار انسان نیست؛ و برخلاف مارکسیسم، بر فرایندهای عمومی تاریخ تاکید نمی‌گذارد، بلکه خصلت منفرد و پراکنده رخدادهای تاریخی را در نظر دارد. به زعم بسیاری از شارحین هم‌چون اسمارت^۱، دلوز^۲ و ... تحلیل اصلی فوکو درباره اشکال اساسی ساختمان افکار و اندیشه‌ها مبتنی بر روابط قدرت و دانش است که از طریق آن‌ها، انسان‌ها به سوژه تبدیل شده‌اند (عالم و دیگری، ۱۳۸۸: ۲۳۲). وی به بررسی روندهایی

^۱ Barry Smart

^۲ Gilles Deleuze

علاقه دارد که از طریق آن‌ها عقلانیت ساخته می‌شود و بر سوژه انسانی اعمال می‌گردد تا آن را به موضوع مختلف اشکال دانش تبدیل کند. از نگاه او، علوم انسانی و اجتماعی خود جزیی از فرایند اعمال قدرت و روابط اعمال سلطه بر انسان هستند. بنابراین، پرسش اصلی فوکو این است که، چگونه اشکال مختلف گفتمان علمی به عنوان نظامی از روابط قدرت ایجاد می‌شوند؟

مباحث زبان‌شناختی ریمون روسل^۱ توجه فوکو را به خود جلب کرد. روسل معتقد بود که "من" شناسایی نیست که به شناخته توجه نماید، بلکه باید برای خود شناخته باشد. یعنی نویسندگی را در نوشته جستجو کند. مرگ شناسا در کارهای روسل کاملاً هویداست. این نکات در اندیشه‌های فوکو جایگاه خاصی دارند. وی همین "نظریه تلاشی شناسا" را به پیروی از لاکان^۲ دنبال کرد و آن را در نظریه "مرگ مولف" به کار گرفت. فوکو مطالعه شناسا را از فراسوی مرکز از لاکان آموخت. وی هم‌چون لاکان، تحلیل خودآگاهی را برای شناخت ذهن کافی ندانسته و بر ناخودآگاه تاکید می‌کرد. البته، فوکو با گرایش‌های ساختارگرایانه لاکان چندان موافق نبود (بوستانی و دیگری، ۱۳۸۸: ۶۳؛ به نقل از ضیمران، ۱۳۷۸: ۸۵-۸۴).

ساختارگرایی فوکویی در دوره اعتقاد وی به باستان‌شناسی و محوریت بخشیدن به گفتمان و اپیستمه، ظهور یک دست‌تری دارد. بعدها در تبارشناسی فوکویی نیز هم چنان ردپاهایی از ساختارگرایی وی باقی می‌ماند.

ساختارگرایی به معنای اولویت بخشیدن به ساختارها در تکوین امور مختلف به صورت هندسه موجود، در تحلیل گفتمان فوکو تجسم یافته است. از نظر فوکو، گفتمان، نه تنها بزرگ‌تر از زبان است (دیدگاه ساخت‌گرایان زبانی)، بلکه کل حوزه اجتماعی آدمی را در بر می‌گیرد و «نظام‌های معطوف به حقیقت» را برسوزنه‌ها، فاعلان اجتماعی تحمیل می‌سازد. این تحمیل از عاملیت فاعلان اجتماعی فرو می‌کاهد و باعث می‌شود تا ما بتوانیم عمل آن‌ها را بر اساس مولفه‌های گفتمان معنا کنیم. از منظری دیگر، می‌توان گفتمان را مجموعه‌ای از «احکام» به شمار آورد. احکام از نگاه فوکو، با زبان قابل بیان‌اند اما صرفاً زبانی نیستند و قابل نفوذ در کل حیات اجتماعی آدمی‌اند. فوکو، گفتمان را این گونه تعریف می‌کند: «ما مجموعه‌ای از احکام را، تا زمانی که متعلق به صورت‌بندی گفتمانی مشترکی باشند، گفتمان می‌نامیم. گفتمان، متشکل از تعداد محدودی از احکام است که می‌توان برای آن‌ها مجموعه‌ای از شرایط وجودی را تعریف کرد» (Foucault, 1970). گفتمان قالبی است که همه چیز در آن معنا می‌یابد. انسان‌ها در گفتمان سخن می‌گویند، در گفتمان به تفاهم می‌رسند و در گفتمان زندگی می‌کنند. کتاب «نظم گفتار» فوکو و مقاله‌ی «نویسنده کیست؟» وی، بیش از همه آثار دیگرش به ساختارگرایی تمایل دارد.

در باستان‌شناسی، گفتمان برای فوکو، بیشتر ماهیتی معرفت‌شناختی دارد. وی چهار مقوله توصیفی را برای تحلیل تشکل گفتمانی به کار می‌گیرد (Foucault, 1970):

¹ Raymond Rousel

² Jacques Lacan

۱. موضوع‌های تشکل گفتمانی کدامند؟ (Objects)

۲. فاعل‌های شناسایی تشکل گفتمانی کدامند؟ (Subjects)

۳. مفاهیم تشکل گفتمانی کدامند؟ (Concepts)

۴. راهبردهای تشکل گفتمانی کدامند؟ (Strategies)

در بخش نخست، پرسش آن است که آیا با دسته‌بندی موضوع‌ها می‌توان به تحلیل گفتمان پرداخت؟ تشکل گفتمانی، حول موضوعی از پیش موجود شکل نمی‌گیرد بلکه موضوع‌های خود را «تولید» می‌کند. بررسی موضوع‌ها، در سه سطح صورت می‌گیرد: (۱) چه زمینه‌های تاریخی اجازه داده‌اند گفتمان حول موضوعی ویژه شکل بگیرد؟ (۲) مراجع (نهادهای) تعیین‌کننده موضوع کدامند؟ (۳) جدول مختصات موضوع چیست؟ نمونه‌ای از این پیدایش موضوع و گفتمان را می‌توان در موضوع کودک و کودکی جستجو کرد. در بخش دوم، پرسش از آن است که، آیا به کمک شیوه‌های گفتار فاعلان سخن، می‌توان به تحلیل گفتمان پرداخت؟ سه پرسش مطرح در این بخش عبارتند از: (۱) چه کسانی حق استفاده از احکام، واژگان و اسلوب‌ها را دارند؟ (۲) چه نهادهایی احکام را صادر می‌کنند؟ (۳) موقعیت نهادها و فاعل‌های دارای قدرت شناسایی در برابر موضوع مورد شناسایی چیست؟ نمونه‌ای از مسائل این بخش می‌تواند در مورد روان‌شناس کودک، جایگاه وی در اظهار نظر درباره کودک و رابطه روان‌شناس و کودک مطرح شود. در بخش سوم، چگونگی شکل‌گیری مفاهیم، مورد بررسی قرار می‌گیرد. البته به نظر می‌رسد، این بخش، علی‌رغم داشتن عنوان تکوین مفاهیم، بیشتر ناظر به تکوین احکام و گزاره‌هاست: اشکال توالی گزاره‌ها: استنتاج‌های منطقی، انواع ترکیب گزاره‌ها، اشکال همزیستی گزاره‌ها و ساز و کارها، طرد یا قبول آن‌ها (مشاهده تجربی، حاکمیت منطقی و ...) و فنون نگارشی، کلامی و آزمون‌ی. این بخش منجر به نوعی یکدستی در میان احکام صادر شده از سوی افراد مختلف می‌شود و استقلال فاعلان را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. در گفتمان کودکی، حاکمیت تست‌ها و توصیف کودکی و مسائل آن به صورت اموری مثبت می‌تواند نمونه‌ای از ساز و کارهای حاکم بر گزاره‌ها باشد. در بخش چهارم، استراتژی‌های مؤثر در تکوین یک گفتمان، نقد و تغییر آن، مد نظر قرار می‌گیرد. این استراتژی‌ها در گفتمان کودکی که خود، باعث نهادینه شدن این گفتمان نیز می‌شوند، می‌توانند شامل مواردی چون تشویق در دوره کودکی و استراتژی فراهم‌سازی امکانات باشند. تبارشناسی با وارد ساختن عنصر قدرت و تاریخ در تشکل گفتمان‌ها، و طرح مفاهیمی چون گسست و هم‌بودگی گفتمان‌ها، اندکی از تعیین و استقلال گفتمان می‌کاهد و فضایی را برای فعالیت سوژه غیر استعلایی فراهم می‌سازد.

فوکو از تحلیل‌های ساختارگرایانه، به خاطر حذف کلی مفهوم معنا، از اندیشه پدیدارشناسانه به دلیل پیگیری منشا کل معنا، از تلاش‌های تفسیرگرایانه به منظور کشف معانی نهفته در کردارهای اجتماعی، و از تلاش‌های تاویلی برای استخراج معنای متفاوت از دیدگاه کنشگران اجتناب می‌ورزد (دریغوس و دیگری، ۱۳۷۹: ۵۴). وی بر این عقیده است که ساختارگرایان تلاش کرده‌اند برخی از واقعیت‌های انسانی را خیلی تعالی بخشیده و برخی دیگر را حذف کنند؛ در نتیجه همین حذف است که قدرت و پیامدهای آن مورد غفلت واقع شوند (بوستانی و دیگری، ۱۳۸۸: ۶۳؛ به نقل از برنز، ۱۳۸۱: ۴۵).

فوکو گرچه از ساختارگرایی می‌گریزد، اما برای عاملیت نیز محلی برای مانور تعیین نمی‌کند. وی در باب عاملیت ذهن انسانی چنین می‌نویسد:

"مایلم بدانم مگر اذهان سازنده سخن علمی، خود از نظر وضع، کارکرد، قدرت ادراکی و توانایی‌های عمل، محکوم شرایطی نیستند که بر آن‌ها حاکم و حتی چیره است. وی هم‌چنین، گفتمان را حضور سرکش و تهدیدگری می‌داند که فعالیت انسانی را درمگنه می‌گذارد (برنز، ۱۳۸۱: ۴۱). فوکو به طور خاص در آثار اولیه خود به نهادها و ساختارهای اجتماعی اهمیت داده و معتقد است این سازه‌های اجتماعی بر کردارهای گفتمانی تاثیرگذارند. اگر پیوستاری از ساختار- عاملیت را تصور کنیم، فوکو بیشتر به سمت ساختار گرایی دارد تا عاملیت انسانی (بوستانی و دیگری، ۱۳۸۸: ۶۷).

چشم‌انداز تلفیق نظری در آثار میشل فوکو

بسیاری از مفسرین در طبقه‌بندی آثار فوکو از دو دوره جداگانه در اندیشه وی یاد می‌کنند: نخست؛ پیش از دهه ۱۹۷۰ (دوران دیرینه‌شناسی)، و دوم؛ پس از دهه ۱۹۷۰ (دوران تیارشناسی).

نخستین اثر عمده فوکو «جنون و تمدن: تاریخ دیوانگی در عصر عقل» (۱۹۶۱) است. موضوع اصلی این کتاب که رساله دکتری وی بوده، ظهور و تفکیک عقل و بی‌عقلی در عصر روشنگری و همراه با آن اخراج و طرد دسته‌هایی از انسان‌ها و به ویژه دیوانگان از دایره عقل است. با پیدایش این اشکال نوین معرفتی، ساختارهای نهادی طرد و اخراج برای کنترل گروه‌های نامعقول پدید می‌آید. فوکو در مطالعه دیوانگی، به پذیرش سوژه بی‌نام و نشان و کلی برای تاریخ نزدیک می‌شود و گاهی توجه هرمنوتیکی به حقیقت ژرفی دارد که در پس تجربه نهفته است (دریغوس، ۱۳۷۹ و اسمارت، ۱۳۸۹).

هدف فوکو در این کتاب نشان دادن این نکته است که جنون بیشتر از این که یک وضعیت پایدار باشد، بیماری روانی نتیجه تعارض‌های اجتماعی جامعه‌ای است که افراد آن در طول تاریخ به از خود بیگانگی مبتلا شده‌اند (Eribon, 1991: 70). تعارض‌های اجتماعی از عصری به عصر دیگر تغییر می‌کند. فوکو دیوانگی را به عنوان یک هستی ساختار یافته در نقطه خاصی از تاریخ می‌بیند. وی هم‌چنین دیوانگی را بخشی از فرایند بزرگ توسعه مدرنیته می‌داند (Mills, 2003: 98).

دومین کتاب فوکو، «تولد درمانگاه: دیرینه‌شناسی ادراک پزشکی» است که در راستای پژوهش‌های دیرینه‌شناسانه وی نوشته شده است. اصطلاح باستان‌شناسی، برای متمایز ساختن تحلیل‌های فوکو از رهیافت‌های مرسوم پژوهش تاریخی به کار رفته است. این اصطلاح بیانگر سطح تحلیل متفاوتی است که توجه آن، نه به تاریخ افکار و عقاید، بلکه به شرایطی است که در آن یک سوژه (مثل دیوانه، بیمار یا بزهار) به صورت ابژه ممکن برای معرفت در می‌آید. فوکو در محتوای این کتاب به آشکار ساختن چگونگی شکل‌گیری فرد، یا بهتر است بگوییم بدن فرد، به عنوان موضوع معاینه و تحلیل پزشکی علمی می‌پردازد. باستان‌شناسی فوکو از درک پزشکی اثری است که به وضوح زیر تاثیر ساختارگرایی نیز هست وجود اشاره‌هایی به «تحلیل ساختاری گفتمان‌ها» و به «مطالعه ساختاری» در این اثر همراه با استفاده از مفاهیمی مثل «دال» و «مدلول» که برگرفته از زبان‌شناسی ساختاری هستند بدون شک، خوانندگان را به مبحث ساختارگرایی در کار فوکو حساس کرده و موجب شده است او را یک ساخت‌گرا و در واقع فرزند سرکش ساخت‌گرایی محسوب کنند (اسمارت، ۱۳۸۹: ۳۴).

هدف دیرینه‌شناسی، تحقیق در شرایطی است که در آن سوژه‌ای به عنوان موضوع ممکن شناخت، ایجاد و ظاهر می‌گردد. به سخن دیگر دیرینه‌شناسی، تحلیل شرایط امکان تشکیل علوم اجتماعی است. در کتاب تولد درمانگاه، از ظهور و تشکیل بدن فرد به عنوان موضوع معاینه و تحلیل علم پزشکی بحث می‌شود. از دیدگاه فوکو، پزشکی نخستین گفتمان علمی درباره فرد است. زیرا، نخستین بار در گفتمان پزشکی بود که فرد به عنوان موضوع معرفت اثباتی ظاهر شد و تصور انسان به عنوان سوژه و ابژه معرفت نخستین بار شکل گرفت. در کتاب تولد درمانگاه فوکو، نشانه‌های آشکاری از توسل به تحلیل ساختاری وجود دارد.

فوکو در کتاب بعدی خود با عنوان، «نظم اشیا: دیرینه‌شناسی علوم انسانی»، به تحلیل گفتمان و روابط گفتمانی می‌پردازد و تحلیلی دیرینه‌شناسانه از شرایط امکان پیدایش علوم انسانی به دست می‌دهد. موضوع مورد بحث فوکو در این کتاب، قواعد و روابط درونی و روند تشکیل و تغییر گفتمان‌ها و نظام‌های فکر در علوم انسانی است که در قرن ۱۹ پیدا شده‌اند. این کتاب، گواه دیگری بر تاثیر ساخت‌گرایی بر آثار فوکو است. این کتاب در پی پرده برداشتن از قوانین، الگوهای منظم و قواعد شکل‌گیری دستگاه‌های تفکر در علوم انسانی سده ۱۹ است که در برگرفته سه دوره تاریخی است که صورت‌های تفکر در این دوره‌ها مورد بررسی قرار می‌گیرند عصر رنسانس، کلاسیک و مدرن که هر یک نشانگر وجود ساختار فکری یا فضای معرفتی کاملاً متمایزی هستند. از دیدگاه فوکو، در هر یک از این سه دوره، ساختار فکری یا صورت‌بندی دانایی خاصی وجود دارد. صورت‌بندی دانایی یا اپیستمه؛ مجموعه روابطی است که در یک عصر تاریخی به کردارهای گفتمانی موجد دانش‌ها، علوم و نظام‌های فکری وحدت می‌بخشد.

در فضای معرفتی دوره کلاسیک، هیچ جایی برای انسان به عنوان ابژه معرفت، «هیچ گونه آگاهی معرفت‌شناسانه از خود انسان» وجود نداشت. بنابراین، در تفکر کلاسیکی هیچ جایی و هیچ امکانی برای «علم انسان» وجود نداشت، انسان در مقام سوژه و ابژه‌ی پیچیده معرفت، هیچ جا یافت نمی‌شد. فقط، پس از اضمحلال فضای معرفتی کلاسیک بود که انسان در جایگاه مبهم سوژه و ابژه معرفت پدیدار شد، جایگاهی که پیوند تفکیک‌ناپذیری با شکل‌گیری علوم انسانی داشت (اسمارت، ۱۳۸۹: ۴۲).

کتاب بعدی فوکو «دیرینه‌شناسی دانش» می‌باشد. هدف دیرینه‌شناسی دانش، کشف اصولی تحولی درونی و ذاتی است که در حوزه معرفت تاریخی صورت می‌گیرد. دیرینه‌شناسی دانش، شیوه تحلیل قواعد نهفته و ناآگاهانه تشکیل‌گفته‌ها در علوم انسانی است. مساله اصلی در تبارشناسی فوکو این است که چگونه به واسطه قرارگرفتن در درون شبکه‌ای از روابط قدرت و دانش به عنوان سوژه و ابژه تشکیل می‌شوند.

از نگاه فوکو، علم و دانش نمی‌تواند خود را از ریشه‌های تجربی خویش بگسلد تا به تفکر ناب تبدیل شود بلکه عمیقاً با روابط قدرت درآمیخته، و همپای پیشرفت در اعمال قدرت پیش می‌رود هر جا قدرت اعمال می‌شود دانش نیز تولید می‌شود.

فوکو صورت‌بندی مفصلی از باستان‌شناسی به عنوان یک روش تاریخ‌نگارانه در باستان‌شناسی دانش ارائه کرد، ولی این روش به تدریج در سه اثر تاریخی او؛ تاریخ جنون، پیدایش کلینیک و نظم اشیا توسعه پیدا کرد. اما به نظر می‌رسد که باستان‌شناسی وی با تأکید بر ساختارهای زبان‌شناختی انتزاعی، توجه کمتری به واقعیت‌های قدرت سیاسی داشته باشد (Gutting, 2005).

آثار بعدی فوکو از حیث دسته‌بندی آثار وی، در قسمت تبارشناسی دانش مورد مطالعه و بررسی قرار می‌گیرد.

تبارشناسی کاوش معرفت عینی، بنیان‌های مطمئن فکری، ذوات، الگوهای معنایی عمیقاً یکپارچه کننده، و نظریه‌های کلانی را که تلاش می‌کنند تا بدایت و نهایت تاریخ را در برگیرند، کنار می‌گذارد. تبارشناسی مدعی آن نیست که موجب پیشرفت علم یا بشریت شود. درحقیقت تبارشناسی برخلاف فرهنگ علمی روشنگری، دستورعمل مثبتی برای بازسازی اجتماعی ارائه نمی‌کند، تبارشناسی فاقد بینش اتوپایی است. تبارشناسی در چهارچوب بینش پسا‌ساختارگرایی قرار دارد تا عرف و هنجارهای اجتماعی را بر هم زند. ارزش‌اش در آن است که جهان بشری را سر تا پا اجتماعی و مستعد تغییر و تنوع شدید اجتماعی تصور می‌کند. اگر چه تبارشناسی فرض می‌کند که پیوند نزدیکی میان نهادها و گفتمان‌ها وجود دارد، اما، هدف اصلی آن اختلال در نقش «بهنجارساز» گفتمان‌های مسلط است. تبارشناسی آشکار می‌کند که چگونه دانش مسلط، زندگی انسان را از طریق بهنجار و طبیعی جلوه دادن و بر ساخت هویت‌های شخصی و اجتماعی، شکل می‌دهد (سیدمن، ۱۳۹۰: ۳۳۷).

هدف تبارشناسی این است که یگانگی رویدادها را ثبت کند و در زیر لوای وحدت ساختگی چیزها نه یک منشأ واحد، بلکه تفاوت و پراکندگی و اختلاف و سلطه‌جویی را برملا کند. بنابراین، تحلیل تبارشناسی به معنای وظیفه پایان‌ناپذیر تفسیرگری است زیرا، هیچ معنای پنهان یا شالوده پنهانی در زیر رویدادها و چیزها وجود ندارد، بلکه لایه‌های دیگری از تفسیر وجود دارد که به واسطه رسوب‌گذاری، به شکل حقیقت، بداهت و ضرورت درآمده‌اند و این وظیفه تبارشناسی است که این لایه‌های سخت را بشکافد. در این کتاب اشکال دانش درسه دوره تاریخی؛ رنسانس، کلاسیک و مدرن باهم مقایسه می‌شوند. در کتاب «انضباط و مجازات» که به عنوان نخستین اثر فوکو در تبارشناسی مطرح است، مسئله حبس و تحول در اشکال مجازات و پیدایش زندان و تمایز میان مجرمان و مردم عادی بررسی می‌شود. در این جا، نمادهای اجتماعی و کردارها و روابط غیرگفتمانی و روابط پیچیده قدرت، دانش و بدن در کانون بحث است. بدن به عنوان موضوع بلاواسطه عملکرد روابط قدرت در جامعه جدید ظاهر می‌شود، روابط قدرت و دانش بدن‌ها را محاصره می‌کند. و با تبدیل آن‌ها به موضوع‌های دانش، آن‌ها را مطیع و منقاد می‌سازند. چنین انقیادی بواسطه تکنولوژی سیاسی خاصی صورت می‌گیرد. تکنولوژی سیاسی بدنمجموعه تکنیک-هایی است که روابط قدرت، دانش و بدن را به هم پیوند می‌دهد. قدرت مولد دانش و معرفت است و مفهوم حقیقت و خطا، دقیقاً در حوزه سیاسی شکل می‌گیرد. از دیدگاه فوکو، قدرت چیزی نیست که در مالکیت دولت، طبقه حاکمه و یا شخص حاکم باشد، برعکس، قدرت یک استراتژی است. قدرت نه یک نهاد و نه یک ساختار، بلکه «وضعیت استراتژیکی پیچیده» و «کثرت روابط میان نیروها» است. هر جا قدرت هست، مقاومت هم هست و قدرت، در واقع برای برقراری خود نیازمند وجود شمار کثیری از نقاط مقاومت است. به عبارت دیگر، شبکه روابط قدرت در عین حال همراه با مجموعه‌ای از اشکال مقاومت است (دریفوس و دیگری، ۱۳۷۹). فوکو سه وسیله اصلی برای اجرای انضباط به‌عنوان تکنیکی برای تعلیم و تربیت بدن‌ها عنوان می‌کند: ۱. نظارت و مراقبت از بالا ۲. بهنجارسازی ۳. معاینه. وسیله اول، ابزاری برای رویت‌پذیرسازی موضوع قدرت است. میان قدرت و رویت‌پذیرسازی رابطه نزدیکی وجود دارد. رویت و نظارت فضایی را ایجاد می‌کند که در درون آن مراقبت صورت می‌گیرد. در شیوه دوم یعنی بهنجارسازی، هرگونه نابهنجاری یا بی‌قاعدگی مجازات می‌شود. هدف مجازات در رژیم قدرت انضباطی سرکوب نیست بلکه بهنجارسازی است. در روش سوم یعنی معاینه ویژگی‌های دو روش قبلی درهم ادغام می‌شوند و نگاه بهنجارساز پدید می‌آید که از طریق آن افراد طبقه‌بندی می‌شوند و مورد ارزیابی قرار می‌گیرند (همان: ۲۷). منظور فوکو از جامعه انضباطی جامعه‌ای است که مکانیسم‌های انضباط در سراسر پیکر جامعه پخش و منتشر می‌شوند و قدرت مشرف بر حیات است؛ که موضوع این قدرت نه سرزمین بلکه مجموعه پیچیده‌ای از اشخاص و اشیا و روابط افراد و شیوه زیست آن‌ها بوده است.

کتاب بعدی فوکو «تاریخ جنسیت» است که موضوع آن فرایندهایی است که افراد از طریق آن‌ها خود را سوژه جنسی تلقی کرده‌اند. جنسیت؛ یعنی روش اداره کردن، تولید کردن و نظارت ما بر بدن‌هایمان، کنش‌هایمان و مناسبات اجتماعی‌مان در جامعه مدرن. درسلسله مطالعاتی که فوکو درباره امور جنسی انجام داده، کانون تحلیل عبارت است از شکل‌های قدرت و مناسک معرفت که از طریق آن موجود انسانی خویش را به یک سوژه تبدیل می‌کند. تاریخ جنسیت در چهار جلد ارائه شده است که شامل: جلد ۱) مقدمه (اراده به دانستن)، جلد ۲) کاربرد لذت، جلد ۳) نگرانی برای خود و جلد ۴) اعترافات تن می‌باشد. بنابراین، دو بحث عمده فوکو درباره جنسیت و دیوانگی نشان می‌دهد که وی با یک سوال اساسی درباره ثبات سوژه فردی یا خود، در دو اثر عمده خود باستان‌شناسی دانش (۱۹۷۲) و نظم اشیا (۱۹۷۳) روبرو بود. در نتیجه او در نوشته‌های خود با تحلیل "انسان" شروع می‌کند و از پیدایش انسان به عنوان موضوع شناخت، به "انتقال معرفت‌شناختی"^۲ تعبیر می‌کند (Mills, 2003: 104).

گفتمان

کلی‌ترین اصطلاح در اندیشه فوکو گفتمان^۳، و متناسب با آن صورت‌بندی دانایی - بایگانی - سوژه است. گفتمان؛ شیوه صحبت کردن، نوشتن و فعالیت در راستای قواعد است، و این قواعد با چیدمان‌ها و شرایط اجتماعی - تاریخی مرتبط و همسو هستند (Cuff & et all, 1998: 258). تا پایان سده نوزدهم گفتمان به معنای نظام ارائه بحث در مورد مسأله‌ای خاص به کار می‌رفت. مجموعه گفتمان‌ها، نظام گفتمانی را به وجود می‌آورند و از ترکیب نظام گفتمان در هر دوره صورت‌بندی دانایی^۴ حاصل می‌شود پس بررسی و تحلیل گفتمان در حکم بازگشت به صورت‌بندی دانایی خاص هر دوره‌ای است، بازگشتی از راه بررسی تفصیلی و تبارشناسانه، یعنی بررسی از راه دسترسی به اسناد آن دوره که فوکو آن را بایگانی (آرشیو) آن صورت‌بندی دانایی می‌نامد.

به عقیده فوکو، گفتمان نقطه تلاقی و محل گردهمایی دانش و قدرت است و هر رشته خاص از دانش در هر دوره تاریخی مجموعه‌ای از قواعد و قانون‌های سلبی و ایجابی را دارد که معین می‌کند درباره چه چیزهایی می‌توان بحث کرد و درباره چه چیزهایی نمی‌توان وارد بحث شد.

فوکو معتقد است که این گفتمان است که در هر دوره موضوع خاص خود را معین می‌کند و گفتمان است که مولف را پدید می‌آورد نه این که مولف پدیدآورنده گفتمان باشد. کاربست‌های گفتمانی^۵ متفاوت در یک صورت‌بندی دانایی ویژه، موقعیت‌های خاصی برای مولف یا ذهن اندیشنده یا سخنگو (سوژه) ایجاد می‌کند و سوژه امکان می‌یابد تا فقط به گونه‌ای خاص درباره چیزهای خاص بنویسد و حرف بزند و این

1. Man

2. Epistemological Shift

3. Discourse

4. Epistem

5. Discursive Practices

مطلقاً به معنای «بیان نظر خود» نیست. پس گفتمان را نمی‌توان بیان و تحقق اندیشه‌ها و حاصل آگاهی سوژه دانست. برعکس، گفتمان تمامیتی است که در آن پراکندگی و پاشیدگی سوژه آشکار می‌شود و این کاربست‌های گفتمانی است که به واقعیت شکل می‌دهد و از این راه است که دانش در خدمت قدرت قرار می‌گیرد و بر عکس، هر دانشی از این راه پیش‌فرض مناسبات قدرت را مطرح می‌کند و بدان سامان می‌دهد (برنز، ۱۳۸۱).

بحث و نتیجه‌گیری

فوکو به طور ماهرانه‌ای به تلفیق آرا و اندیشه‌های معاصران و پیشینیان پرداخته و با روش‌شناسی خاص خود سبک جدیدی را در فلسفه و جامعه‌شناسی پایه‌گذاری کرد. وی از دیدگاه نیچه، هایدگر، کیرکه-گور^۱، مرلوپونتی^۲، سارتر^۳، فروید و لاکان استفاده کرده و در جهت تلفیق این دیدگاه‌ها می‌کوشد. بخش زیادی از نظریه‌ها و روش نیچه از قبیل تبارشناسی، چندگانگی حقیقت، تعبیرپذیری پیکر انسان، موضوع معلول قدرت را گرفته و با مضامینی از ایده‌های هایدگر تلفیق می‌کند. مفاهیم و ایده‌های برگرفته از رویکرد هایدگر عبارتند از: شناسا و شناخته شدن انسان، رویگردانی از متافیزیک و غیره. فوکو همچنین ایده تعبیر هستی انسان را از هایدگر اقتباس کرده و با تعیین زمان و تاریخ آن را عملیاتی می‌سازد. فوکو با به کارگیری مفاهیم و ایده‌های مختلف از اندیشمندان مختلف، چنان عمل می‌کند که از یک سو با همه آن‌ها متفاوت شده و شهرت جهانی می‌یابد و از سوی دیگر، در موارد جزئی اشتراکاتی با آن‌ها دارد (بوستانی و دیگری، ۱۳۸۸). شاهد این سخن آن است که، فوکو از نظریه عقلانیت وبر بهره می‌گیرد اما به جای این که مانند وبر عقلانیت را قفس آهنین تلقی کند همیشه مقاومتی در برابر آن تصور می‌کند. همچنین افکار مارکسیستی نیز در کار فوکو پیدا می‌شوند ولی خودش را به اقتصاد محدود نمی‌کند و بر طیفی از نهادها تاکید می‌ورزد. فوکو از علم تاویل استفاده می‌کند و با حقیقت ژرف و غایی کاری ندارد و برای او تنها لایه‌هایی از واقعیت وجود دارند که پیوسته باید کنار زده شوند. در نتیجه، آثار فوکو گذشته از گستردگی، پرمایه و پذیرای انواع تفسیرهاست. به گونه‌ای که خود فوکو بیان داشته که «از من نپرسید کی هستم و از من نخواهید همان کس باقی بمانم» (ریتزر، ۱۳۷۴). این موضوع نشان‌دهنده این است که فوکو در زندگی حرفه‌ای‌اش بارها به گونه اساسی تغییر موضع داده است.

باستان‌شناسی دانش فوکو درصدد پیدا کردن یک رشته از قواعد شکل‌گیری است که شرایط امکان‌پذیری همه آن چیزهایی را تعیین می‌کند که می‌توان در چهارچوب یک بحث معین در یک زمان مشخص گفت. فوکو در آثاری چون؛ نظم اشیا و دیرینه‌شناسی علوم انسانی تقریباً ساختارگرا بوده و لیکن در آثار

¹. Søren Kierkegaard

². Maurice Merleau-Ponty

³. Jean-Paul Sartre

بعدی خود در خصوص زندان‌ها و جنسیت به سوی یک موضع تبعیدی حرکت کرده است. فوکو گر چه ساختارگرا نبوده ولی بر این باور بود ساختارگرایی پیشرفته‌ترین موضع فکری در علوم انسانی است. خود فوکو اعلام داشت عنوان فرعی کتاب نظم اشیاء، دیرینه‌شناسی ساختارگرایی بوده است (دریفوس و دیگری، ۱۳۷۹). می‌توان گفت که اگر چه فوکو سخت تحت تاثیر سبک ساختارگرایی رایج در فرانسه بود، لیکن، هیچ گاه نظریه‌ای درباره گفتمان وضع نکرده، بلکه در پی توصیف اشکال تاریخی رویه‌ها و کردارهای گفتمانی بوده است. آثار فوکو در پرتو زمینه‌های فکری موجود در فضای فکری فرانسه قرائت شده‌اند به همین دلیل، برخی محققان، فوکو را یک «نوساختارگرا» نامیده‌اند اما اساساً، او را پس‌ساختارگرا می‌دانند. اما محققانی نظیر؛ دریفوس و رابینو با این نوع دسته‌بندی آثار فوکو به شدت مخالف‌اند و اعتقاد دارند او دائماً در تلاش بوده است از چارچوب شیوه‌های موجود در مطالعه نوع بشر فراتر رفته، و از سنت‌های فکری مختلف تفسیر واحدی به دست می‌دهد (جلایی‌پور و دیگری، ۱۳۸۷).

منابع

- اسمارت، ب. (۱۳۸۹). **میشل فوکو**. ترجمه: ل. جوافشانی و دیگری. تهران: نشر کتاب آمه.
- برنز، ا. (۱۳۸۱). **میشل فوکو**. ترجمه: ب. احمدی. تهران: ماهی. چاپ دوم.
- بوستانی، د؛ و دیگری. (۱۳۸۸). مقدمه ای بر ابعاد و گستره دستگاه نظری میشل فوکو. **مجله علوم اجتماعی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد**. بهار و تابستان. صص ۵۳-۹۹.
- پارکر، ج. (۱۳۸۳). **ساختاربندی**. ترجمه: ا. سعیدی پور. تهران: انتشارات آشیان.
- جلایی‌پور، ج. و دیگری. (۱۳۸۷). **نظریه های متاخر جامعه‌شناسی**. تهران: نشر نی.
- دریفوس، ه؛ و دیگری. (۱۳۷۹). **میشل فوکو: فراسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک**. ترجمه: ح. بشیریه. تهران: نشر نی.
- دلوز، ژ. (۱۳۸۹). **فوکو**. ترجمه: ن. سرخوش و دیگری. تهران: نشر نی.
- ریتزر، ج. (۱۳۸۴). **نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر**. ترجمه: م. ثلاثی. تهران: انتشارات علمی. چاپ نهم.
- سیدمن، ا. (۱۳۹۰). **کشاکش آرا در جامعه‌شناسی**. ترجمه: ه. جلیلی. تهران: نشر نی.
- فوکو، م. (۱۳۸۳). **اراده به دانستن**. ترجمه: ن. سرخوش و دیگری. تهران: نشر نی.
- عالم، ع؛ و دیگری. (۱۳۸۸). فوکو، اندیشمندی اعتقادی. **فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی**. دوره ۳۹. شماره ۲. تابستان. صص ۲۵۷-۲۳۱.
- ضیمران، م. (۱۳۷۸). **میشل فوکو: دانش و قدرت**. تهران: هرمس.
- Cuff, E. C. & Harrock, W. W. & Francis, D. W. (1998). **Perspectives in Sociology**. London and New York: Routledge. Fourth Edition
- Eribon, D. (1991). **Michel Foucault**. (Tran. Betsy Wing). Cambridge. MA: Harvard University Press.
- Foucault, M. (1970). **The Archeology of Knowledge**. Trans. A. M. Sheridan Smith, London: Tavistock Publications.
- Gutting, G. (2005). **Foucault: A Very Short Introduction**. New York: Oxford university Press.
- Jenks, C. (1998). **Core Sociological Dichotomies**. London: Sage publication.
- Mills, S. (2003). **Michel Foucault**. London and New york: Routledge.
- Paul, J. D. (2008). **Contemporary Sociological Theory: An Integrated Multi-Level Approach**. USA: Springer.